

### شهربانو تاج‌بخش<sup>۱</sup>

فروپاشی شوروی و بدنبال آن استقلال کشورهای آسیای مرکزی فرصتی را برای گذار از اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصادی مبتنی بر اصول بازار و همین‌طور برای گذار از دولت‌های مبتنی بر سیستم‌های بسته تصمیم‌گیری به دولت‌هایی مبتنی بر فرهنگ باز دموکراتیک، پاسخگویی و مشارکت فراهم آورد. اما فرآیند گذار در واقع منجر به رکود اقتصادی و افزایش ناامنی‌های جدید به موازات گسترش مشکلات سنتی این کشورها شده است. نوشته زیر پیامدهای اجتماعی سیاستهای ناقص و در نتیجه نابرابری‌ها و هزینه‌های متعاقب آن را بررسی می‌نماید.

آسیای مرکزی پس از استقلال را اغلب به عنوان منطقه‌ای می‌شناسند که پتانسیل‌های نزاع را داراست، توجه پژوهشگران و تحلیل‌گران این منطقه، بر دینامیسم‌های همکاری و نزاع در زمینه‌های آب، مرز، قومیت و افراطی‌گرایی چه در داخل و چه در بین پنج جمهوری تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و ترکمنستان و خصوصاً در منطقه دره‌فرغانه متمرکز شده است. عوامل خارجی که برای امنیت ملی سنتی به عنوان تهدید محسوب می‌گردند عبارتند از: افراطی‌گرایی سیاسی و اسلامی، اقدامات تروریستی، گسترش تسلیحات و مواد مخدر، تضاد بر سر آب و مرز و عوامل بی‌ثباتی که از منطقه سرایت می‌کنند، بخصوص از افغانستان. عوامل تهدید داخلی نیز عمدتاً به میراث شکل‌گیری جمهوری‌ها طی دوران حاکمیت شوروی، قومیت و مسایل مرزی، شیوع مواد مخدر، بزهداری اجتماعی، فقر، ارتش‌ها و نهادهای قانونی ضعیف و دولت‌هایی که به واسطه فساد و ناکارایی به ضعف گراییده‌اند،

برمی‌گردد. با این وجود، آسیای مرکزی طی ده سال گذشته به جز جنگ داخلی سال‌های ۹۵-۱۹۹۲ در تاجیکستان که به واسطه موافقت‌نامه عمومی صلح با وساطت سازمان ملل در نوامبر ۱۹۹۷ پایان یافت، با نزاع جدی مواجه نبوده است.

با این وصف، آنچه شاید در بلندمدت از نزاع آشکار آسیب بیشتری وارد می‌سازد و به همان اندازه تلخ و تکان‌دهنده است، مسأله افزایش ناامنی در زندگی روزمره مردم، فقر ناگهانی، افزایش نابرابری، بیکاری و کم‌شغلی، دستمزدهای پایین، فقدان دسترسی به امکانات درمانی و فرصت‌های آموزشی، آسیب‌های زیست محیطی و تأثیر آن بر زندگی و سلامت مردم، تبعیض نژادی، سن و قومیت و... بوده است. براساس گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۰۰، فقر و نابرابری طی ده سال گذشته به اندازه‌های در منطقه افزایش یافته است که هیچ‌گونه سابقه‌ای بر آن متصور نیست، در کشورهایی که زمانی مساوات طلب‌ترین کشورهای جهان محسوب می‌شدند، دیواری شیشه‌ای بین فقرا و ثروتمندان و برخورداران و محرومین جایگزین پرده آهنین سابق شده است و کشورهایی چون ارمنستان، قرقیزستان، مولدوای و روسیه اکنون در زمره کشورهای هستند که از بیشترین نابرابری رنج می‌برند.

### هزینه انسانی گذار

فروپاشی شوروی و بدنبال آن استقلال کشورهای آسیای مرکزی فرصتی را برای گذار از اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصادی مبتنی بر اصول بازار و همین‌طور برای گذار از دولت‌های مبتنی بر سیستم‌های بسته تصمیم‌گیری به دولت‌هایی مبتنی بر فرهنگ باز دموکراتیک، پاسخگویی و مشارکت فراهم آورد. اما فرآیند گذار در واقع منجر به رکود اقتصادی و افزایش ناامنی‌های جدید به موازات گسترش مشکلات سنتی این کشورها شده است. کاهش ناگهانی تولید، تورم فزاینده و کاهش ناگهانی هزینه‌های اجتماعی دولت، مردم را به فقر گرفتار کرده است و هنگامی که مردم بیشتر بر قالب‌های حیاتی حمایت‌های دولتی نیازمندند، دولت‌ها از ارائه این حمایت‌ها سرباز زده‌اند. در شرایطی که آزادسازی اقتصادی و پایه‌گذاری مبانی

دموکراسی در اولویت قرار گرفتند، مشکلاتی همچون فقر، نابرابری، افت بهداشت و آموزش و محرومیت اجتماعی رو به افزایش نهاد که به ندرت در یک منطقه خاص در جهان تاکنون مشاهده شده است. در دوره ده ساله گذار، شکاف بین جمعیت شهری و روستایی، زنان و مردان، فقرا و ثروتمندان، جمعیت مهاجر و جمعیت ساکن در منطقه و آنهایی که توانایی آن را داشتند که از این تغییرات منفی کسب کنند و اقشار آسیب پذیرتر همچون کودکان و بازنشستگان که نظام حمایتی در مورد آنها به طرز قابل ملاحظه‌ای به فروپاشی گرایید، بیشتر شد. براساس گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۰۰، افزایش فقر و نابرابری طی دهه گذشته در این منطقه به حدی زیاد بوده است که مسبوق به هیچ سابقه‌ای نیست<sup>(۱)</sup>، دیوار شیشه‌ای ما بین ثروتمندان و فقرا و برخورداران و محرومین، جایگزین دیوار آهنین سابق در کشورهایی شد که پیش از آن در زمره مساوات طلب‌ترین کشورهای جهان جای می‌گرفتند و کشورهایی چون ارمنستان، قرقیزستان، مولداوی و روسیه اکنون در آن دسته از کشورها جای می‌گیرند که از بیشترین نابرابری در رنجند. براساس محاسبات بانک جهانی در گزارش توسعه انسانی طرح توسعه سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۲، رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی سرانه در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ در هر پنج جمهوری مورد بحث منفی بوده و بین ۹/۶ درصد در ترکمنستان و ۳/۱ درصد در ازبکستان متغیر بوده است<sup>(۲)</sup>. طی این ده سال، نه تنها قرقیزستان و تاجیکستان از زمره کشورهای با درآمد متوسط به زمره کشورهای کم درآمد تنزل کرده‌اند بلکه وام‌ها و اعتبارات سرسام‌آور دهه قبل، این کشورها را تا مرز تبدیل شدن به کشورهای فقیر با بدهی‌های سنگین (HIPC) کشانده است. بسیاری از دیگر کشورهای آسیای مرکزی اکنون در طبقه‌ای تحت عنوان «کشورهای کم درآمد تحت فشار» - عنوانی که از جانب بانک جهانی ابداع گشته است - جای می‌گیرند. براساس تخمین طرح توسعه سازمان ملل<sup>(۳)</sup> کاهش ناگهانی تولید و تورم فزاینده، ۱۰۰ میلیون انسان را در کشورهای موسوم به کشورهای در حال گذار مستقل مشترک المنافع و اروپای شرقی، به وادی فقر و فلاکت کشانده است. چشم‌انداز بانک جهانی از فقر در این منطقه، وضعیت اشتغال، موقعیت، اندازه و سن خانوار، قومیت و نژاد را به عنوان عوامل محاصره‌ای فقر

در این منطقه معرفی کرده است. با این حال، کشورهای آسیای مرکزی بیش از آن که در معرض فقر درآمدی باشند، در معرض فقر انسانی قرار دارند. فقر انسانی محرومیت‌های غیرمادی همچون فقدان دسترسی به امکانات درمانی اولیه و آموزش، محرومیت اجتماعی، عدم مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و نداشتن حق رأی و... را در برمی‌گیرد. هر چند علل ناامنی، فقر و نابرابری در حال ظهور در کشورهای آسیای مرکزی، با شدت و حدت در محافل سیاسی این کشورها و همچنین در سازمان‌های بین‌المللی مورد بحث قرار گرفته است ولی در محافل آکادمیک مورد توجه کافی قرار نگرفته است. به عنوان مثال، بانک جهانی معتقد است که فقر در حال رشد در این منطقه و متعاقب آن افزایش نابرابری‌ها (چه در بعد درآمدی و چه انسانی) ناشی از «اختلال اجتماعی و اقتصادی در فرایندگذار و به تبع آن کاهش در تولید، درآمدهای دولت و خانوار» می‌باشد. از نگاه بانک جهانی، کاهش ناگهانی تولید و افزایش یکباره نابرابری‌ها، متأثر از درجه اختلالات کلان اقتصادی، میزان آشنایی نهادها و افراد با مکانیزم‌های بازار، ساختارهای اقتصادی به ارث برده شده از نظام قبلی و کیفیت جامع برنامه اصلاحات اقتصادی است و بدین ترتیب میراث نهادین و ساختاری گذشته مسبب اصلی همه مشکلات است.

به عبارت دیگر، فقدان بازارهای رقابتی و درجه اصلاحات ساختاری صورت گرفته (اگر نگوئیم سرعت آن) از سوی تک تک کشورها و فساد، علل عمده و اساس این نابرابری‌ها هستند. اما سایرین معتقدند که در واقع درجه و سرعت اصلاحات، افزایش هزینه آموزش و درمان و شانه خالی کردن دولت از ارائه این خدمات، می‌تواند به نحو لازم، فقر، ناامنی و بی‌عدالتی را در منطقه توضیح دهد.

گفته شده است که طی یک دهه گذار، سیاست‌های تجدید ساختار، تأثیری منفی بر نقش دولت نهاده است و منجر به فروپاشی ساختاری، کسر بودجه‌هایی تا مرز ورشکستگی دولت، افزایش وابستگی به کمک‌های خارجی و انسان دوستانه، انزوای تجاری و کاهش رقابت‌پذیری و همچنین کاهش همکاری‌های اقتصادی در درون و در میان این کشورها شده است.

بحث بر سر علت ناامنی به عنوان پیامد حاصل از سیاست‌های گذار اجتماعی و اقتصادی و یا به عنوان دستمایه اولیه مدل‌های اصلاحات خود می‌تواند به منزله جدالی ایدئولوژیک بین مدل‌های اقتصادی نئولیبرال و مدل‌های بدیل توسعه مبتنی بر مسایل انسانی و اجتماعی باشد. آنچه در این بحث مهم است این است که نقش دولت و نهادها چه باید باشد و چه عملکردی برای نیروهای اجتماعی (از جمله افراد و جامعه مدنی) قابل تصور است.

## پنداره‌های سیاست‌گذاری اقتصادی و پیامدهای اجتماعی: سیاست‌گذاری‌های ناکامل و راه‌حل‌ها

پس از فروپاشی شوروی در دهه ۱۹۹۰، سه «مدل» برای پروژه‌های توسعه‌ای در آسیای مرکزی همزمان از جانب مؤسسات جهانی تعریف شد. هدف‌گیری این مدل‌ها نیز عبارت بود از «توسعه اقتصاد بازار»، «دموکراتیزه کردن» و «جلوگیری از بحران». «توسعه اقتصاد بازار» مبتنی بر مدل‌های نئولیبرال و یا پولی بود که با هدف‌گذاری سریع از اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز به اقتصاد بازار سیاست‌های تثبیت کلان اقتصادی، خصوصی‌سازی و آزادسازی را دیکته می‌کرد و به منظور فائق آمدن به هزینه‌های اجتماعی این سیاست‌ها، صندوق‌های اجتماعی و راهبردهایی جهت حذف فقر را نیز اضافه می‌نمود. پروژه «دموکراتیزه شدن» مبتنی بر مفاهیم محدود انتخابات‌گرایی نظام‌های چند حزبی، توسعه جامعه مدنی، آزادی عقیده و در سال‌های اخیر تمرکززدایی از قدرت بود. مدل سومی که همین اواخر در برخی از بخش‌های منطقه مورد استفاده قرار گرفته است مدلی است که بر پروژه‌های «پیش‌گیری از درگیری» در منطقه متمرکز شده تا تنش‌های اجتماعی و نژادی را در منطقه فرونشاند و با تأکید بر پیوند اجتماعی، روابط مابین جوامع، خانواده‌ها و حکومت و جامعه مدنی را مد نظر قرار داده است. با این حال، ارتباطات ما بین اصلاحات سیاسی که از طریق فرآیندهای دموکراتیزه کردن مورد تأکید واقع شده همواره پیوستگی لازم را با ابزارها و دخالت‌های مرتبط با تجدید ساختار اجتماعی و اقتصادی نداشته است و در نتیجه منجر به تضعیف دولت و گسترش ناامنی‌ها در سطح افراد و جوامع شده است.

اینجاست که مدل‌های حل و فصل اختلافات را می‌بایست به عنوان ابزارهای نهایی جهت خنثی کردن آسیب‌ها و جلوگیری از شکست‌ها و ناکامی‌های بیشتر مورد استفاده قرار داد.

ده سال پیش، اقتصادهای آسیای مرکزی جولانگاه جدالی بین طرفداران شوک درمانی از یک سو و طرفداران اقدامات تدریجی از سوی دیگر بود. گروه اول به تبع تجارت موفق کشورهای اروپای شرقی و بالتیک از اصلاحات و انتقال سریع حمایت می‌کردند و گروه دوم معتقد به مدل چین یعنی نرخ رشد بالا و رویکردهای گام به گام جهت جلوگیری از رکود بودند<sup>(۴)</sup>. با حمایت صندوق بین‌المللی پول، مدل اول که عبارت بود از یک برنامه تعدیل ساختاری با اندکی تغییر، در ابتدا به مبدل اصلی گذار اقتصادی در روسیه مبدل گشت و متعاقب آن به اشکال مختلف از سوی کشورهای آسیای مرکزی همچون قرقیزستان و قزاقستان مورد استفاده قرار گرفت. این مدل در تاجیکستان که در آن زمان به تازگی درگیر یک جنگ شهری فرسایشی شده بود و همچنین در ازبکستان و ترکمنستان که طرفدار اقتصاد بسته بودند، با موفقیت کمتری همراه بود. بانک جهانی در گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۶ تحت عنوان «از برنامه‌ریزی تا بازار» اذعان می‌دارد که تفاوت در عملکرد اقتصادی کشورها متأثر از سیاست‌گذاری‌های خوب یا بد و خصوصاً متأثر از میزان پیشرفت در آزادسازی اقتصاد و ایجاد ثبات کلان اقتصادی بوده است و در مجموع با انجام اصلاحات به سمت اقتصاد بازار، فرصت‌های بهتری را برای محدود کردن کاهش تولید و نجات از مشکلات گذار و انتقال در اختیار قرار می‌گیرد.

تا آن زمان، سیاست‌های تعدیل ساختار که از جانب نهادهای برتون وودز پیشنهاد می‌شد و محصولی بود از این گفتمان تاچر که «هیچ جایگزینی برای حرکت به سمت بازار آزاد وجود ندارد»، راهبردهای توسعه ملی را در بسیاری از کشورهایی که این سیاست‌ها را به کار بسته بودند، تضعیف کرده بود. دهه ۱۹۸۰ به تازگی شاهد استاندارد شدن راهکارهای سیاست‌گذاری اقتصادی مبتنی بر رشد و ثبات بود. برابری و عدالت اجتماعی در سطح جهانی وارد حیطه سیاست‌گذاری اقتصاد نشده بود و در کشورهای شوروی سابق بنا به دلایل سیاسی توجه به این مسایل باز هم کمتر بود. از تجارب موفق آسیای شرقی که با عنوان «معجزات آسیا» از آنها یاد

می‌شد، به عنوان محملی برای تأکید تفکر نئولیبرال بر بازار آزاد استفاده می‌شد و این به رغم این واقعیت کاملاً فراموش شده بود که مدل آسیا مشتمل بر نقش قوی دولت در حمایت و تشویق صنایع ملی بود. در اواخر دهه ۱۹۹۰ اغلب مطالعات در خصوص پیامدهای برنامه‌های تعدیل ساختاری بر رفاه افراد (که به واسطه فقر و بی‌عدالتی اندازه‌گیری می‌شد) در آمریکای لاتین و آفریقا به این نتیجه‌گیری منجر شد که این مدل‌های استاندارد شده توسعه اقتصادی، هزینه‌های بسیار سنگین انسانی و اجتماعی به همراه داشته است. با عنایت به این که ثابت شده بود مخارج بخش عمومی دولت در معرض کاهش نقش دولت از اعمال ابزارهای تعدیل قرار دارند، دولت‌ها و ادارات حمایتی، طراحی برنامه‌هایی را با هدف کاهش هزینه‌های اجتماعی سیاست‌های تعدیل آغاز کردند. از جمله این برنامه‌ها می‌توان به صندوق‌های اجتماعی، شبکه‌های تأمینی و برنامه‌های حذف فقر مانند گزارش‌های راهبرد کاهش فقر که از سوی بانک جهانی به عنوان لازمه پرداخت وام‌های امتیازی از سوی صندوق بین‌المللی پول ایجاد شده بود، اشاره کرد. امروز در آسیای مرکزی تنها کشوری که هنوز فرآیند چنین گزارشی را آغاز نکرده ترکمنستان است و انتظار می‌رود از بکستان طی دو سال آینده به این فرآیند بپیوندد.

تاکنون برنامه‌های از بین بردن فقر و یا سیاست‌های حمایت از فقرا و همچنین شبکه‌های تأمین اجتماعی و دیگر اقدامات ضد آسیب این چنین و راهبردهای کاهش آسیب‌های اجتماعی از طرف تحلیل‌گران سیاست‌های اجتماعی مورد نقد قرار گرفته است. با این حال این برنامه‌ها امروز به عنوان ابزارهای کوتاه‌مدت جهت خنثی کردن شکست‌های سیاستی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به اصطلاح دکن<sup>۱</sup> «جهانی‌سازی نئولیبرال» چالشی را در ایجاد رفاه به بار می‌آورد و تهدیدی برای توسعه عادلانه اجتماعی در کشورهای در حال توسعه و در حال‌گذار به‌شمار می‌آید.<sup>(۵)</sup> وی ماهیت غیرقانونمند اقتصاد جهانی در حال ظهور و همین‌طور جریان فکری غالب بر گفتمان جهانی در خصوص توسعه اجتماعی را که اقدامات اجتماعی عمومی

1. Deacon

عادلانه رقیب جهانی سازی نئولیبرال را تضعیف می‌کند، مورد سرزنش قرار می‌دهد. سؤالی که باید پرسید این نیست که چگونه برای فقرا برنامه‌ریزی کنیم بلکه این است که چرا آنها اصولاً فقیر هستند. روندهای برنامه‌ریزی برای فقرا تنها باعث وخامت پیامدهای بی‌عدالتی و نزاع اجتماعی شده است.

منتقدان معتقدند که جدا کردن فقرا و یا گروه‌های خاص و برنامه‌ریزی برای آنها، یک ساختار دوگانه از خدمات اجتماعی ایجاد کرده و در عین حال تقاضایی برای ایفای نقش دولت در مواجهه با فقر ایجاد می‌کند. این تقاضا نیز زمانی ایجاد می‌شود که دولت سال‌ها در معرض تضعیفی ویران‌کننده قرار گیرد و کمک‌های توسعه‌ای رو به زوال نهد.

در این صورت شرایط برای دریافت وام و کمک‌های بلاعوض بسیار سخت می‌شود. تحت این شرایط فشار، نقش دولت عبارت از ایجاد یک محیط مساعد برای فعال شدن بخش خصوصی در ارائه خدمات رفاهی و در عین حال کاهش هزینه‌ها و فعالیت‌های خود در بخش اجتماعی و محدود کردن آن به خدمات اساسی دولتی می‌باشد. با همه اینها، آیا این راهکار، راهکار قابل قبول و پایداری است؟ تجربه نشان می‌دهد در کشورهایی که خدمات آموزشی و درمانی فراگیر وجود ندارد، نه تنها خدمات ارائه شده به فقرا عموماً خدماتی ضعیف هستند بلکه خدمات آموزشی و درمانی نیز ناعادلانه‌تر، غیرمطمئن‌تر و فساد محورترند.

### نابرابری و هزینه‌های آن

از آن جاکه این‌گونه «ناامنی‌ها» و نابرابری‌های ناشی از آن، تهدیدی برای ثبات دولت‌ها به شمار نمی‌آیند، تاکنون مورد توجه سیاست‌گذاران و محققان نیز نبوده است. این مسایل زمانی منبع مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرند که یکی از شرایط ذیل برقرار باشد:

الف) با فرض آسیب‌پذیری دوجانبه، این‌گونه مسایل تأثیرات برون‌گرایانه‌ای بر روی قلمرو دیگر کشورها داشته باشند. مثال برای این مورد، مهاجرت ناشی از بیکاری و یا شیوع بیماری است.



ب) در شرایطی که شدت آنها مبتنی بر هویت‌های بین‌گروهی باشد، درست همان‌گونه که تضاد و بی‌ثباتی در بین کشورها به جریان در می‌آید.<sup>(۶)</sup> به هر حال چه نامنی‌ها و نابرابری‌ها بتوانند منجر به تضاد و یا بی‌ثباتی برای دولت شوند یا نه، از اهمیت آنها در زندگی روزمرهٔ افراد کاسته نخواهد شد.

در نتیجهٔ نقش‌آفرینی حوزه‌های مطالعات نژادی، توسعهٔ انسانی و توسعهٔ پایدار، اقتصاددانان امروز ضرورت آنچه «تئوری جدید رشد» خوانده می‌شود را احساس کرده‌اند. بحث این تئوری آن است که مرز بین مسایل «اقتصادی»، «اجتماعی» و «سیاسی» انتزاعی است و این‌که الف) توسعهٔ اجتماعی می‌تواند وسیله‌ای حیاتی برای حصول به توسعهٔ اقتصادی باشد. ب) مشارکت افراد از گروه‌های مختلف در اقتصاد تنها یک فرض بیولوژیکی نیست بلکه قابلیت و یا پتانسیلی است که از طرف جامعه مورد تشویق قرار گرفته و ناشی از انجام سرمایه‌گذاری‌های حساب شده در سرمایهٔ انسانی و یا ترتیبات نهادی است.

مدل‌های جایگزین توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی همچون مدل «فرآیندهای تغییر شکل دهنده» که به سیاست‌های اجتماعی نه صرفاً به عنوان یک نتیجه و محصول بلکه به عنوان یک نهاد نگاه می‌کنند؛ در قالب برنامه‌های کلان اقتصادی از جانب چاگاتای و السون ارائه شده‌اند.<sup>(۷)</sup> السون و مکاندوایر نیز اظهار علاقهٔ جدیدی نسبت به سرمایهٔ اجتماعی هم به عنوان یک ابزار و هم به عنوان یک هدف بروز می‌دهند و این زمانی است که عدالت توزیعی و سیاست‌گذاری اجتماعی به عناصر اصلی بحث از توسعه تبدیل می‌شوند نه این‌که فقط به عنوان یک عامل افزودنی در شرایطی که سیاست‌گذاری‌های اقتصادی موجود ناکافی هستند، مطرح باشند.

تحقیق کورینا و کورت برای UNU/WIDER نشان می‌دهد که هر چه سطح درجهٔ نابرابری بیشتر باشد، تأثیر رشد اقتصادی بر کاهش فقر در هر نرخ رشد اقتصادی کمتر است. نابرابری نیز نه تنها رشد را با کندی همراه می‌سازد بلکه تأثیراتی سیاسی و اجتماعی بر جرایم و ثبات سیاسی نیز بر جای می‌گذارد. این دو همچنین معتقدند که «علل سنتی» نابرابری، تمرکز

مالکیت زمین، جهت‌گیری به سمت شهرنشینی و نابرابری در آموزش به اندازه «علل جدید» در ایجاد نابرابری‌ها نقش ندارند. این علل جدید نیز عبارتند از رژیم‌های سیاست‌گذاری اقتصادی بیش از حد لیبرال و شیوه‌ای که از طریق آن سیاست‌های اصلاح اقتصادی اعمال می‌شوند.<sup>(۸)</sup> به عقیده این دو، افزایش نابرابری اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌بایست از طریق اعمال سیاست‌هایی که علل سنتی این نابرابری را مورد حمله قرار می‌دهند یعنی سیاست‌هایی چون آموزش، اصلاح اراضی و سیاست‌های منطقه‌ای رفع شوند. لیکن برای خنثی کردن علل جدید نابرابری نیز می‌بایست مواردی همچون تأثیر تکنولوژی و تجارت جدید، اجتناب از رکودهای عمیق ناشی از سیاست‌های تثبیت و تعدیل، مرتبط کردن آزادسازی و مقررات‌زدایی بخش مالی در سطوح ملی و منطقه‌ای، سیاست‌های مالیاتی تصاعدی و اعمال سیاست‌های عادلانه بازار نیروی کار مورد توجه قرار گیرند. ابداع اصلی کورینا و کورت در اینجا عبارتست از ارائه پیشنهادات سیاست‌گذاری که جامعه بین‌الملل را هدف قرار داده است و عبارتست از لحاظ کردن مسایل توزیعی در پیشنهادات سیاست‌گذارانه، افزایش توسل به حمایت‌های بودجه‌ای خارجی و حمایت از سیاست‌هایی که منجر به کاهش نوسانات تولید می‌گردد.

در این میان، بانک جهانی بر این اعتقاد است که غالب افزایشی که در نابرابری‌های درآمدی در منطقه به چشم می‌خورد، انعکاسی است از «تعدیلی از سر رضایت به سمت ایجاد یک ساختار انگیزشی و جبرانی که به بهره‌وری فردی پاداش می‌دهد» و «پیامد طبیعی و مثبت رها کردن نیروهای بازار و ایجاد این امکان است که پاداش‌های شخصی منعکس‌کننده تلاش‌های شخصی باشد». اما مطالعه مذکور اذعان می‌دارد که نابرابری مانع رشد شده است، حذف فقر را با کندی مواجه ساخته و موجب گسترش تنش‌های اجتماعی در دیگر بخش‌های جهان شده است و لذا می‌بایست مورد توجه سیاست‌گذاران در منطقه قرار گیرد. بانک همچنین ریسک‌های مربوط به نابرابری را هم از منظر ابزاری و هم به خودی خود مورد توجه قرار می‌دهد. اما بین دلایل ایجاد نابرابری تفاوت قائل می‌شود به این گونه که یا آن را مرتبط با «تفاوت در تلاش‌های شخصی» می‌داند و یا به اشکال نهادین روابط در جوامع (نژاد و قومیت) نسبت می‌دهد.

نابرابری می‌تواند با محرومیت اجتماعی، کاهش اعتماد به حکومت و کارکرد دموکراسی ارتباط داشته باشد. در صورتی که بخش عمده‌ای از خواسته‌های جمعیت به اندازه کافی در قوانین و نمادهای جدید لحاظ نشده باشد و به آنها فرصتی جهت مشارکت در زندگی عمومی داده نشده باشد، مشروعیت نظام سیاسی جدید زیر سؤال می‌رود. نابرابری در بین گروه‌های مختلف اجتماعی (روستایی/ شهری، نسل‌ها، جنسیت، قومیت) می‌تواند باعث ناهنجاری و بی‌ثباتی اجتماعی در هر دو حوزه خانواده و به نحو اجتناب‌ناپذیری - جامعه شود. به همین ترتیب، برابری بازتاب بسیار مثبتی خواهد داشت. به عنوان مثال، در حوزه توان بخشی به زنان در رابطه با افزایش باروری زنان و کاهش مرگ و میر کودکان و آموزش نسل‌های سالم و آگاه. بنابراین، نابرابری‌های اجتماعی همچون آموزش، بهداشت، جنسیت و غیره هم دارای ارزش ذاتی و هم ابزاری برای کارآیی است. به عنوان مثال دانیل و دیگران معتقدند که عدالت برای بهداشت مفید بوده و نابرابری - چه در جامعه و چه بین جوامع - نامطلوب است و طبقات متوسط در جوامع نابرابر، از بهداشت کمتری نسبت به مردم فقیر در جوامع برابر برخوردارند.<sup>(۹)</sup> دایان السون<sup>۱</sup> و نیلوفر چاگاتای<sup>۲</sup> در کتابشان در مورد کارآیی و استدلال‌های مبتنی بر حقوق برابری جنسیتی بحث کرده‌اند. مکاندوایر در مورد دستور کار جدید اجتماعی در اقتصادهای پیشرفته به بحث می‌پردازد. منظور از اقتصادهای پیشرفته، اقتصادهایی هستند که بر پایه یک رشته توسعه‌های همزمان (که رشد و تغییر شکل ساختاری را تسهیل می‌کنند)، دموکراتیک (که بر مبنای مشارکت و فرآیند انتخاباتی مشروعیت می‌یابد)، و از نظر اجتماعی جامع (که حقوق منصفانه‌ای را تعقیب می‌کند) شکل گرفته‌اند.<sup>(۱۰)</sup> این دستور کار توسعه جدید، توانایی‌ها و کارآیی مردم را چنان که سن در کتابش با عنوان «توسعه به مثابه آزادی» توصیف کرده، گسترش می‌دهد. در نهایت امر، مطالعه سیاست‌های اجتماعی در زمینه توسعه، می‌بایست با مضامین سیاسی که در درون آنها توسعه تدوین و اجرا می‌شود، سازگار باشند.

1. Elson

2. Nilufer Chagatay

## نابرابری و محور منازعه - توسعه

رابطه‌ای دوجانبه بین منازعه و امنیت برقرار است: منازعه، ناامنی انسان را افزایش می‌دهد در حالی که ناامنی در مرحله اول منجر به واگرایی و خشونت می‌شود. بحران چه در شکل منازعه یا رکود ناگهانی اجتماعی-اقتصادی، فقر را افزایش داده، توسعه را به فراموشی سپرده، منجر به بی‌ثباتی سیاسی گشته و رقابت بین دولت‌ها را بر سر مسایل مربوط به مهاجرت افزایش می‌دهد. افزایش منازعات خشونت‌آمیز اغلب با از بین رفتن اقتدار و افزایش نظامی‌گری همراه است که این مسأله منجر به جرم و جنایت و بی‌نظمی می‌گردد، همانگونه که در تاجیکستان در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۷ به اثبات رسید. آشوب منجر به کمبود منابع، نابودی محیط زیست، احیاء بیماری‌هایی نظیر وبا، کمبود مواد غذایی، کاهش بودجه ملی و وابستگی بیشتر به اقدامات بشردوستانه پرهزینه می‌گردد. این تهدیدات در مراحل اولیه پیش‌گیری بسیار کم هزینه‌تر و سهل‌العلاج‌تر از زمانی هستند که منازعه‌ای در گرفته باشد. توسل به اقدامات نظامی و مداخلات بشردوستانه تحت فشار، در صورتی که رهیافتی تدریجی، منظم و با برنامه اتخاذ گردد، قابل اجتناب می‌باشد. بحران در نهایت می‌تواند منجر به بوجود آمدن «حکومت مطلوب» گردد که به صورت نظام سیاسی جامع و حامی حقوق در بلندمدت و نیاز به سازوکارهای مطمئن در کوتاه مدت، تعریف می‌شود.

با این وجود، جلوگیری از بحران قبل از هر چیز در گرو شناخت ماهیت‌های متفاوت منازعه و نیز علل مختلف پیدایش آن است. مثلاً مطالعات انجام یافته در مورد موزامبیک بیانگر مفهوم «خشونت ساختاری» علاوه بر خشونت سنتی و مستقیم است که برای توضیح موقعیت و شرایطی است که «در آن مردم فقیر، از شأن و رتبه اجتماعی خود به دلیل آن که توانایی‌های اساسی فیزیکی و روحی آنها به دلیل گرسنگی، فقر، نابرابری و تبعیض محدود شده، محروم مانده‌اند.»<sup>(۱۱)</sup> خشونت ساختاری می‌تواند شامل فقر به عنوان محرومیت از نیازهای مادی، سرکوب به عنوان محرومیت از حقوق بشر، از خود بیگانگی به عنوان محرومیت از نیازهای

متعالی شود. آسترید سوهرکی<sup>۱</sup> مفهوم آسیب‌پذیری را برای تعریف قربانیان جنگ و منازعه داخلی به کار می‌برد؛ کسانی که نزدیک به خط فقر زندگی می‌کنند و نسبت به مصائب اجتماعی - اقتصادی آسیب‌پذیرند و قربانیان بلایای طبیعی‌اند.<sup>(۱۲)</sup> شرایط فقر و ناتوانی مطلق، از نظر کیفی تفاوتی با آسیب‌پذیری از خشونت فیزیکی در هنگام منازعه ندارد.

با در نظر گرفتن مفهوم گسترده خشونت، مطالعه این مفهوم در آسیای مرکزی در رابطه با نابرابری حائز اهمیت است. کشورهای آسیای مرکزی، شرق اروپا و آسیای مرکزی، مناطقی هستند که نرخ خشونت سنتی مانند آدم‌کشی، جنایت، خشونت در خانه و... در آن رشد زیادی دارد<sup>(۱۳)</sup> و شواهدی در دست است که نابرابری درآمدی رابطه بسیار شگرفی با سطح خشونت دارد.

نارضایی‌های شخصی نظیر فقر، گرسنگی، بیماری، جنایت، سرکوب و بحران‌های شخصی می‌تواند منجر به خشونت، منازعه و بی‌ثباتی گردد، خصوصاً اگر این موارد افراد و گروه‌ها را بسیج نماید. تحقیقات فرانسوی استوارت در مورد نابرابری‌های افقی نشان می‌دهد که منازعه می‌تواند در مورد فرصت‌های اقتصادی و نیز حقوق سیاسی و مدنی بوده و حول طبقه اجتماعی، قومیت، مذهب و یا ترکیب اینها گرد آید. نارضایی و طمع می‌تواند منجر به منازعه گردد - تمایل جهت کنترل منابع و به دست آوردن منفعت. استوارت استدلال می‌کند که جنگ آشکار در جوامعی که براساس قرار داد اجتماعی عمل می‌کنند و نارضایتی و طمع در آنها کنترل شده و منازعه به خوبی توسط نهادهای کارآمهار شده، رخ نمی‌دهد. لذا، هویت گروهی - گرچه بر ساخته اجتماعی است و دارای اشکال مختلف، برای رفاه افراد به همان اندازه اهمیت دارد که افراد برای ثبات اجتماعی. جنگ‌های داخلی که مانع رشد و ثبات می‌شوند هنگامی رخ می‌دهند که گروه‌ها علیه هم بسیج شده، رهبران از قومیت و مذهب برای وحدت و بسیج گروه استفاده کرده و زمانی که نابرابری بین گروه‌ها منجر به نفرت شده باشد. نویسنده این مقاله و سایر

1. Astrid Suhrke

متخصصان تاجیکستان معتقدند جنگ داخلی تاجیکستان نزاع ایدئولوژیک بین کمونیست‌ها و اسلام‌گرایان نبوده بلکه نزاع بین گروه‌های ذی‌نفوذ منطقه‌ای بوده که با سابقه قدرت نابرابر علیه هم جهت پرکردن خلاء سیاسی و سازمانی قرار گرفتند.<sup>(۱۴)</sup> استوارت چنین استدلال می‌کند که شرایط موجود سیاسی برخاسته از نظام برتون و دز، به ایجاد دموکراسی می‌پردازد و نه دولت فراگیر، در حالی که شرایط موجود اقتصادی و اجتماعی به سوی رشد و کارایی و کاهش فقر جهت‌گیری شده و نه کاهش نابرابری افقی. در صورتی که جنگ داخلی به وقوع پیوندد، شرایط موجود قادر نخواهد بود به درک اهداف خود در رشد اقتصادی و دموکراسی نایل آید و نیازمند جهت‌گیری بهتری جهت کاهش نابرابری افقی به عنوان هدف اصلی دستور کار توسعه می‌باشد نارضایی اقتصادی و نابرابری اجتماعی می‌تواند انگیزه‌ای برای شکل‌گیری گروه‌گرد که به ایجاد منازعه کمک می‌کند. از این‌رو، شمول و انسجام اقتصادی و اجتماعی، دستور کارهای حیاتی توسعه و سیاسی - خصوصاً در آسیای مرکزی - محسوب می‌شوند.

### گسترش مفهوم توسعه و امنیت

مورد آسیای مرکزی بیانگر فرصت‌های مختلفی جهت جستجوی روابط بین حوزه توسعه و امنیت در معنای وسیع آنها می‌باشد. گسترش مفهوم توسعه نه تنها بر نیازهای اساسی و کالاهای مادی (درآمد، غذا، سرپناه، آموزش و بهداشت) توجه دارد بلکه بر حقوق، شایستگی‌ها و شأن (خودمختاری شخصی، مشارکت و...) نیز تأکید دارد و این مفهوم براساس کارهای آمارتیا سن،<sup>۱</sup> فرانسیس استوارت و رهیافت توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل بنا می‌گردد. کتاب سال ۱۹۹۹ سن با عنوان «توسعه به مثابه آزادی» معتقد به آزادی‌های افراد به عنوان تعهدات اجتماعی است نه صرفاً اهداف اولیه توسعه بلکه ابزارهای اساسی جهت تحقق آن. در رهیافت توسعه انسانی برنامه توسعه سازمان ملل که توسط محبوب‌الحق پی‌گیری

1. Amartya Sen

می‌شود، معتقد به توسعه به عنوان ابزاری جهت افزایش انتخاب‌ها و توانایی‌های افراد می‌نگرد و برنامه‌ای جهت ارزیابی دستاوردهای انسانی و نه اقتصادی و همچنین برنامه‌ای کارگزار محور است که درصدد کمک و مشارکت مردم در فرایند توسعه می‌باشد. توسعه مفهوم امنیت که در روابط بین‌الملل بعد از جنگ سرد مطرح شده است توسط افرادی چون بوزان<sup>۱</sup>، پاریس<sup>۲</sup>، روچیل<sup>۳</sup>، مولر<sup>۴</sup> و... طرح گردیده است. گسترش افقی (دولت‌ها از چه باید حفاظت شوند؟) به ملاحظات امنیتی غیرنظامی مانند نابودی محیط زیست، گسترش بیماری‌ها، جمعیت زیاد، آوارگی، تروریسم، فاجعه‌های هسته‌ای اشاره دارد؛ در حالی که گسترش عمودی (از امنیت چه کسانی باید حفاظت شود؟) به امنیت افراد و گروه‌ها توجه دارد، تا امنیت دولت‌ها.

گسترش این دو حوزه در سال‌های اخیر تحت عنوان مفهوم امنیت انسانی مورد بررسی قرار گرفته است که اگرچه به انحای مختلف تعریف گردیده ولی سعی شده مفهوم سنتی امنیت جایگزین امنیت مبتنی بر نیازها و تمایلات مردم گردد. این نوع از امنیت، شامل اهداف دوگانه‌ی رهایی از نیاز (فقدان آموزش، درآمد، بهداشت، برابری، مشارکت و...) و رهایی از ترس (خشونت، بحران انسانی، منازعه، سوء استفاده از حقوق بشر) می‌باشد.

اما در برگرفتن مسایل اجتماعی-اقتصادی و مشکلات محیط زیستی و نیز تهدیدات غیرمادی و شخصیتی منجر به انتقادات بسیاری نسبت به دستور کار امنیت انسانی گشته و آن را بسیار گسترده و در نتیجه به دور از چارچوب تحلیلی و ابزار سیاست‌گذاری نموده است. تقاضاهای گسترده جهت مقابله با ناامنی‌ها باعث بروز مشکلاتی در تعیین اولویت‌ها برای عمل گشته است.<sup>(۱۵)</sup> به علاوه، برخی از منتقدان معتقدند که همه فجایع اجتماعی-اقتصادی منجر به اعمال خشونت‌آمیز نمی‌شود و امنیت انسانی باید تنها براساس آسیب‌پذیری فیزیکی در جریان منازعه تعریف شود.

1. Buzan

2. Parris

3. Rothschild

4. Moller

مفهوم امنیت انسانی مسایلی را به حوزه توسعه از لحاظ تمرکز بر کاهش خطرات، ارتقای «بقای» انسانی و شأن وی در «حیات روزمره» و تأکید بر جلوگیری به جای مدیریت بحران، می‌افزاید. آنچه در مورد آسیای مرکزی مورد توجه قرار گرفته، مطالعه نامنی به عنوان نتیجه سیاست‌های جهانی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که به غلط فهم و اتخاذ شده‌اند.

### آیا منطقه‌گرایی، شکل نابرابری و ناامنی انسانی را حل می‌کند؟

کشورهای آسیای مرکزی مجموعه‌ای از تهدیدات مشترک و آسیب‌پذیری‌های متقابل امنیتی دارند که منجر به اتخاذ رهیافت منطقه‌ای به امنیت انسانی شده است. این تهدیدات شامل موارد زیر می‌شوند، دولت‌های ضعیف، نقصان بودجه، فقدان قرارداد اجتماعی بین دولت و مردم، ساختارهای جدید و عدم تجربه جامعه مدنی، واگرایی و فقدان مقررات در زمینه محیط‌زیست شامل عدم مسؤلیت‌پذیری در مورد دریای بسیار آلوده آرال، تفرقه میان گروه‌های قومی که در سطح فراملی گسترش یافته، گسترش مواد مخدر چه در سطح مصرف داخلی و یا ترانزیت به اروپا و روسیه و شکاف رو به افزایش بین بخش‌های مختلف جمعیتی از لحاظ درآمد، مزایای اجتماعی، دارایی، خدمات و... در دهه گذشته ضایعات زیست‌محیطی به مناطق همسایه گسترش یافته است: خشک‌شدن دریای آرال و فقدان مقررات در مورد آلاینده‌های کارخانه‌های عظیم که نتایج مستقیم بر کشورهای همسایه دارد. مهاجرت جهت دستیابی به کار، محدودیت‌های دیگری برای کشور میزبان از لحاظ منابع و نیز نقصان اقتصاد ملی برای کشور مبدأ به وجود می‌آورد. این امر پدیده‌ای قابل توجه در تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان بوده است که هم نقش کشور میزبان و هم مبدأ را بازی می‌کنند. بیماری‌های آمیزشی و آیدز از طریق بازگشتن جمعیت مهاجر به مناطق خود، به روستاهای دورافتاده هم رسیده است. تنش در مورد زمین و آب در قرقیزستان و ازبکستان منجر به محدودکردن مقررات و سرکوب جنبش‌های مخالف امنیت‌زدا در منطقه گشته است، در نهایت



تهدید تروریسم اسلامی در قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و افغانستان، نیاز به رهیافت منطقه‌ای را به عنوان جایگزینی برای واگرایی، به اثبات رسانده است.

لذا همگرایی منطقه‌ای و همکاری نه تنها در سطح کالاهای عمومی (یا منطقه‌ای) مانند آب، زیرساخت‌ها، انرژی و محیط‌زیست لازم است بلکه بالاخص همکاری در مورد امنیت انسانی و کاهش خطرات در سطح ملی و منطقه‌ای ضروری می‌نماید. آیا همکاری منطقه‌ای (یا فرومنتقه‌ای) می‌تواند باعث میانجی‌گری بین نیروهای جهانی و منافع ملی گردد؟ آیا دستور کار منطقه‌ای ممکن است؟ می‌توان استدلال کرد که ایجاد هویت منطقه‌ای در آسیای مرکزی به علت عوامل زیر محدود شده است:

الف) سیاست تعیین مرزهای ملی توسط استالین در دهه ۱۹۳۰، مرزهایی مصنوعی ایجاد کرد که گروه‌های قومی را در سراسر مناطق از هم جدا نمود. تجزیه اتحاد جماهیر شوروی به دنبال گسترش آگاهی ملی به وجود آمد که هر جمهوری در پی تحکیم حاکمیت و در نتیجه تأکید بر تفاوت‌های خود از همسایگانش بود.

ب) تفاوت‌های قومی بین ترک‌ها و فارسی‌زبانان تاجیک که بر اثر رقابت ایران و ترکیه در اوائل دهه ۱۹۹۰ شدت گرفت.

ج) تفاوت در مدل‌های اقتصادی و نظام حکومتی (تاجیکستان کشوری جنگ‌زده و فقیر، ازبکستان کشوری بسته با اقتصادی بسته، ترکمنستان به دنبال بی‌طرفی در پشت درهای بسته، قرقیزستان نوعی دموکراسی را تعقیب می‌کرد ولی دچار سیاست قبیله‌ای بود و قزاقستان از سرمایه‌گذاری خارجی در منابع طبیعی‌اش سود می‌برد و باید با مسایل چند قومیتی مواجه می‌شد).

د) وفاداری‌های مختلف به قدرت‌های خارجی با جمهوری‌هایی متفاوت که به کانال‌های مختلف حمایتی از روسیه، غرب، چین، ایران، ترکیه و هند وابسته بودند و نیز شیوه‌های مختلف وفاداری به نهادهایی نظیر شانگهای ۵ و گوآم و...

ه) تجارت نابرابر بین جمهوری‌ها که به علت تحمیل رژیم‌های مالیاتی و کنترل مرزها محدود می‌شد و نیز ایجاد محدودیت برای انتقال سرمایه و کار بین اقتصادهای قومی و ضعیف. و) تجدید حیات جنبش‌های اسلامی منجر به بستن مرزها و تحمیل محدودیت‌ها بر جریان انتقال جمعیت گردید.

ز) رشد تنش‌ها بین کشورها و درون کشورها میان گروه‌های مختلف اجتماعی - اقتصادی، استفاده از امنیت ملی جهت سرکوب مخالفان و ترس از بالکانیزه کردن منطقه.

ح) نهایتاً، رقابت بر سر رهبری منطقه‌ای خصوصاً بین ازبکستان و قزاقستان این که آیا باید رهبری منطقه‌ای از درون کشورهای آسیای مرکزی باشد، هنوز یک معضل است.

یک قرارداد امنیت انسانی منطقه‌ای برای بهبود این شرایط مورد نیاز است، همچنین اتخاذ دستور کار امنیت انسانی در سطح ملی و نیز منافع گسترده از طریق نهادهای منطقه‌ای جهت همکاری به جای رقابت.

دو نوع مطالعه منطقه‌ای در مورد آسیای مرکزی جهت بررسی مجموعه‌ای از کشورها که ناامنی‌های انسانی مشابهی دارند به منظور معین کردن شیوه‌های احتمالی همکاری پیشنهاد می‌شود.

## مطالعه موردی اول

بحران سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۷ شرق آسیا نشان می‌دهد که تأثیر بحران مالی ناگهانی می‌تواند مانند جنگ داخلی برای افراد و خانواده‌ها بسیار عظیم باشد. مثلاً بحران در تایلند نشان داد که تأثیر ناامنی انسانی بر تصمیمات کوتاه و درازمدت، به علت محدودیت انتخاب‌ها به وجود آمد. ترکیبی از مسایلی نظیر افزایش قیمت دارو، کاهش درآمدهای خانواده‌ها و کاهش هزینه دولت در بخش درمان، بر میزان و کیفیت خدمات درمانی تأثیر گذاشت. کیفیت آموزش به دلیل مسایلی نظیر: کاهش بودجه، لغو برنامه‌های جدید، ترک تحصیل، پایین بودن تعهد

معلم، تأخیر در پرداخت حقوق، تصمیم والدین جهت روی آوردن به مدارس عمومی کم هزینه‌تر، عدم تحصیل در خارج و... در وضعیت نابسامانی قرار دارد. دشواری اقتصادی و عدم اطمینان محدودیت‌های سختی بر خانواده‌ها و روابط اجتماعی بر جای گذارده است، همچنین نابودی ارزش‌های اجتماعی، افزایش جنایت، افزایش هزینه‌های خرید و حمل و نقل جوامع، اخراج کارمندان و رشد بازگشت مهاجران و... تأثیرات نامطلوبی در برداشته است. سایر تأثیرات شامل فقدان آزادی زنان و افزایش تبعیض در بازار کار، مهاجرت به شهرها، خودفروشی، فقر کودکان، سوء تغذیه و سوء استفاده از کودکان، تأثیر بر محیط زیست از لحاظ آلودگی و نابودی منابع در نواحی روستایی، رقابت در مورد منابع توسط بازگشتگان از جنگ، اشغال غیرقانونی زمین و قطع غیرقانونی جنگل‌ها، می‌باشد. در نهایت برای کشورهای آسیایی که دستاوردهای عظیمی در توسعه انسانی به دست آورده‌اند که این مورد در امید به زندگانی و سواد بزرگسالان، دسترسی به بهداشت و تغذیه و برنامه‌ریزی جهت به دست آوردن امنیت انسانی از دست رفته، دیده می‌شود. با کاهش و کسر بودجه، دولت‌ها از برنامه‌های اجتماعی خود کاستند که این امر منجر به فقر و تأثیرگذاری بر گروه‌های مردمی گردید و مردم از حیث دارایی و فرصت‌های بهداشتی و آموزشی فقیرتر شدند. بحران مالی و نتایج اجتماعی مشابهی در کشورهای منطقه باعث شد کشورهای آسه. آن سیاست‌های هماهنگ اجتماعی و مقررات مالی جهت کاهش آثار منفی اتخاذ کنند و برای جلوگیری از بحران و بازسازی مجدد همکاری اجتماعی و اقتصادی نمایند. کشورهای آسه. آن در مورد دکترین مفهوم امنیت جامع و همکاری اقتصادی و نیز ابعاد سیاسی به شکل مداخله ملایم منطقه‌ای همانند تمرکز بر ناامنی اقتصادی و «مداخله سازنده» و «درگیری انعطاف‌ناپذیر» جهت برخورد با مسایل غیرسنتی امنیتی مانند مواد مخدر و آوارگان که در سطح منطقه داخلی محسوب می‌شوند ولی تأثیرات روشن فراملی در زمینه‌های حاکمیت ملی، ثبات داخلی و بقایای رژیم، مشغول چانه‌زنی هستند. (۱۶)

## مطالعه موردی دوم

مطالعه موردی دوم مربوط به کشورهای سازمان وحدت آفریقا<sup>۱</sup> و سازمان تازه تأسیس همکاری جدید توسعه آفریقا<sup>۲</sup> می‌باشد. شبه قاره آفریقا مطالعه مناسبی از تأثیر سیاست‌های تعدیل ساختاری در فرآیند استعمارزدایی و فجایع انسانی است. این منطقه سعی کرده است راه خود را به سمت توسعه بیابد، از «پان آفریقایی» که توسط موج استقلال‌خواهی دهه ۱۹۶۰ طرح شد تا NEPAD که با عنوان وعده رهبران آفریقایی براساس دیدگاه مشترکشان که توسط رهبر اتحادیه آفریقا در جولای ۲۰۰۲ جهت نزدیک کردن آراء برای «اعلامیه دموکراسی، سیاسی، اقتصادی و هویت منسجم» صورت گرفت. برخی از کشورهای آفریقایی مانند کشورهای آسیای مرکزی در فرایند اجرای سیاست‌های توسعه همگرایانه و در حال آماده‌شدن برای PRSP هستند.

این دو مطالعه موردی درس‌های مهمی را برای مطالعه آسیای مرکزی ارائه می‌کنند. مورد کشورهای آسیای شرقی نشان می‌دهد که ناامنی ناگهانی اقتصادی و اجتماعی به اندازه سیاست‌های انتقالی فاجعه‌بار بوده و آثار مشابه کوتاه و دراز مدتی دارد و شاید بیشترین اثر را بر رفاه مردم (و در نهایت دولت) داشته باشد. همچنین همکاری منطقه‌ای برای دستور کار امنیت انسانی را به ما نشان می‌دهد جامعه توسعه کشورهای جنوب آفریقا<sup>۳</sup> و جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا<sup>۴</sup> در مسأله استعمارزدایی و برنامه‌های توسعه وضعیت مشترکی دارند. هدف از این موارد رسیدن به نتیجه‌ای در مورد سیاست‌های بازدارنده و کاهنده خطر مورد نیاز کشورهای آسیای مرکزی است که به صورت گروهی از بی‌ثباتی اجتماعی و اقتصادی جلوگیری کرده و سازوکار منطقه‌ای، اراده سیاسی، مهارت و توانایی‌های مورد نیاز را مشخص می‌کند. در نهایت، این موارد نشانگر این امر است که نابرابری و فقر لزوماً منجر به منازعه نمی‌شود ولی این

1. OAU  
3. SADC

2. NEPAD  
4. ECOWAS

موارد فاجعه‌انگیز بوده و سیاست‌های هماهنگ ملی و منطقه‌ای جهت کاهش دگرترین جهانی و نامنی‌های ملی مورد نیاز می‌باشد.

## یادداشتها

1. World Bank. 2000. *Making Transition Work for Everyone: Poverty and Inequality in Europe and Central Asia*. Washington DC.
2. United Nations Development Programme. 2002 *Human Development Report 2002-Deepening Democracy in a Fragmented World*. New York: Oxford University Press.
3. United Nations Development Programme. 1999b. *Human Security in South - East Europe*, Regional Bureau for Europe and the CIS, 1999.
4. Popov, Vladimir. 2001. Lessons from Transition Economies: Strong Institutions are More Important than the Speed of Reforms, Paper for the UNRISD meeting on "the Need to Rethink Development Economies", South Africa, September 7-8.
5. Deacon, Bob. 2000. "Globalization and Social Policy: The Threat to Equitable Welfare". Occasional Paper No.5, Geneva: UNRISD
6. Stewart, Frances. 2000. Crisis Prevention: Tackling Horizontal Inequalities. Oxford: Queen Elizabeth House Working Paper. February.
7. Elson, Diane and Chagatay, Nilufer. 2000. "The Social Content of Macroeconomic Policies". World Development 28 (7), pps. 1327-1364.
8. Cornia, Giovanni Andrea and Court, Julius. 2001 *Inequality, Growth and Poverty in the Era of Liberalization and Globalization*. Policy Brief No.4. Geneva: UNU/WIDER
9. Daniels, Norman, Kennedy, Bruce, and Kawachi, Ichiro. 2000. *Is Inequality Bad for*

*Our Health?* Beacon Press.

10. Mkandawire, Thandika. 2001a. Social Policy in a Development Context. Social Policy and Development Programme Paper Number 7. Geneva: UNRISD.
11. Uvin, Peter. 1998. *Aiding Violence: The Development Enterprise in Rwanda*. West Hartford, Connecticut: Kumarian Press.
12. Suhrke, Astrid. 1999. "Human Security and the Interests of States". *Security Dialogue* 30 (3): 265-276.
13. Fajnzylber, P., D.Lederman and N. Loayza, 1998. "What causes violent crime?" Washington, DC: The World Bank Office of the Chief Economist, Latin America and the Caribbean Region.
14. Tadjbakhsh, Shahrbanou. 2002. Final Report, "Transition in Central Asia and Human Security", organized by the Commission on Human Security, Ashqabad, Turkmenistan.
15. Paris, Roland. 2001. "Human Security: Paradigm Shift or Hot Air"?, *International Security*, Vol.26, No.2 (Fall 2001), pp.87-102.
16. Acharya, Amitav. 2001. Debating Human Security: East Versus West. Security with a Human Face: Expert Workshop on the Feasibility of a Human Security Report. Massachusetts: Harvard University.